

عرفان اسلامی در آئینه شعر و ادب

(بخش سوم)

بزرگان عرفان در اسلام

در طول تاریخ اسلام ، عارفان نامداری در عرصه فرهنگ و تمدن اسلامی ظاهر شده اند که شرح حال همه آنان در این نوشتار موجز نمی گنجد.

بسیاری از آنان نیز به دلیل تعمد در گمنامی ، شرح حالشان بر ما پوشیده مانده است.

جمعی از تاریخ نگاران در رشته عرفان و تصوف ، مانند عطار نیشابوری در کتاب "تذکره الاولیاء" ، زنگینامه و احوال بسیاری از آنان را به رشته تحریر در آورده اند ؛ شخصیت هایی مانند اویس قرنی ، ذو النون مصری ، رابعه عدویّه ، ابراهیم ادهم ، بشر حافی ، بایزید بسطامی ، شقیق بلخی ، حسن بصری ، جنید بغدادی ، ابوالحسن خرقانی ، ابوسعید ابوالخیر و امثال آنان.

شخصیت ابن عربی

یکی از مشاهیر جهان اسلام در عرفان ، و یکی از نظریه پردازان عرفان نظری ، ابن عربی است.

ابن عربی ، شخصیتی است که به دلیل آگاهی از مشارب عرفانی و مکاتب فلسفی و معارف اسلامی ، توانست یک نظام عرفان نظری را طراحی و به عالم اسلام ارائه نماید و در این زمینه ، لقب "شیخ اکبر" را به خود اختصاص دهد.

محمّد بن عبدالدین ابن عربی ، متولد سال 560 هجری در شهر "مرسیه" (Murcia) ، واقع در جنوب شرق اسپانیا ، و متوفای سال 638 هجری در شهر دمشق ، به مدت سی سال در شهر "اشبیلیّه" (Seville) که از مراکز علمی مهم آن دوران در اندلس به شمار می رفت ، به آموختن علوم پرداخت. در این دوران ، از درس اساتیدی چون "ابن زرقون" و "عبدالحق اشبیلی" و راهنمایی مرشدانی مانند "یوسف ابن خلف قمی" بهره مند گردید. آنگاه به سیر و سفر در سایر مناطق اسپانیا و شمال آفریقا پرداخت. وی همچنین در شهر "قرطبه" با فیلسوف معروف زمان خود "ابن رشد" ، دیدار و آشنایی داشته است. سپس او به منظور اداء فریضه حج ، به سوی شهر مقدس مکه حرکت کرد و برای مدتی در آن شهر اقامت داشت. وی همچنین به کشورهای مصر و عراق مسافرت کرد و سر انجام با دیدار از مناطق آسیای صغیر و شهر حلب ، در شهر دمشق ، رحل اقامت افکند و تا آخر عمر ، در آنجا باقی ماند.

از ابن عربی ، کتابها و رساله های بسیاری به جا مانده است. تذکره نویسان ، بیش از دویست کتاب و رساله را به وی نسبت داده اند. مهمترین نوشتارهای او عبارتند از : "فتوحات مکیّه" و "فصوص الحکم"

. دیگر کتابها و رساله های معروف وی عبارتند از : عنقاء مغرب، تنزل
الأملاك فى حركات الأفلاك ، الرسالة القدسيه، كتاب العقائد ،
ترجمان الأشواق ، مشاهد الاسرار القدسيه، العقد المنظوم، رسالة
الخلوة و غير آن.

اندیشه های عرفانی و عقائد ابن عربی

افکار عمیق این عارف نامدار ، دریایی از معارف را در بر می گیرد و
طبیعی است که بیان همه آنها در این نوشتار مختصر نمی گنجد. در
اینجا تلاش خواهیم کرد تا چکیده ای از مهمترین ابعاد فکری و ابیات
عرفانی ابن عربی در زمینه "وحدت وجود" ، "حقیقت الوهیت" ،
"انسان کامل" و "معادشناسی" را از نظر شما بگذرانیم.

وحدت وجود

یاد آور می شود که تفاسیر گوناگونی از اندیشمندان مکاتب فکری
مختلف ، برای اصطلاح "وحدت وجود" بیان شده است. افراطی ترین
نوع از این تعاریف ، از طبیعت گرایان و ملحدانی نقل شده است که
وحدت وجود را به معنای "همه خدایی" دانسته و عالم را مساوی با
خدا و خدا را مساوی با جهان قلمداد نموده اند. برخی دیگر ، جهان را
به منزله بدن ، و خدا را به منزله روح آن معرفی کرده اند. بعضی دیگر

به این سخن بسنده کرده اند که : جهان ، فعل خداوند است ، و فعل خدا از او جدا نمی باشد ، همانگونه که شعاع خورشید، جدای از آن نیست. اما گروهی دیگر ، عالم را به عنوان مظهر و تجلی اسماء و صفات پروردگار دانسته اند. اینک به بیان دیدگاه ابن عربی در زمینه وحدت وجود می پردازیم :

بر مبنای نظریه ابن عربی ، عالم خارجی ، جز ظلّ وجودی حقتعالی، نیست. همه چیز در حقیقت حق ، مستغرق و مستهلک می گردد. ابن عربی دیدگاه خود را در این عبارت خلاصه می کند : "سبحان من خلق الأشياء و هو عینها". (یعنی : منزّه است آنکه اشیاء را آفرید ، در حالی که او عین آنها است). وی همچنین ، نظریه مذکور را در بیت ذیل به نظم در آورده است:

يا خالق الأشياء في نفسه أنت لما تخلقه جامع

(یعنی: ای آفریننده اشیاء در خود ، تو در بر گیرنده آنچه می آفرینی هستی).

حقیقت ، امری واحد و در عین این وحدت ذاتی ، به لحاظ دو حیثیت مختلف و احراز دو صفت تفصیلی "حق" و "خلق" ، نوعی دوگانگی در آن وجود دارد. وجود مطلق در ذات خود ، حقیقتی بسیط و منزّه از اضافات و نسب زمانی و مکانی است. آنچه ما به عنوان عالم متکثر و

ماسوی الله می شناسیم ، مظهر و تجلیگاه اسماء و صفات الهی می باشد.

ابن عربی برای تبیین دیدگاه خود در این زمینه ، از کنایات و اشارات و مثالها و استعاره ها بهره می گیرد و می گوید : تجلی وحدت در کثرت مانند تجلی شیء واحد در آئینه های متعدد است که هر آئینه ای بنا به قابلیت و اقتضای طبیعت خود ، صورت آن امر را منعکس می سازد؛ یا مانند دریایی خروشان است که امواج آن به صورت متناوب و پیوسته، بر سطح آن پدیدار می شوند و دوباره محو می گردند.

آن حقیقت واحد ، وجود حقیقی است و عالم شهادت ، شیخ آن است که فاقد استقلال وجودی است. از منظر حقیقت هستی ، تنها یک واقعیت و یک جریان انکشاف ذات وحدانی وجود دارد. اما از دیدگاه معرفتی ، دوگانگی که به آن اشاره شد ملاحظه می شود. ابن عربی معتقد است که : مظاهر عالم شهادت ، قبل از وجودشان ، در صقع ربوبی ، ثابت بوده اند. او این حقائق معقول را "اعیان ثابتة" می نامد.

حقیقت الوهیت

از دیدگاه ابن عربی ، حق تعالی در ذات خود ، وجود مطلق ، بسیط و غیر تفصیلی است و در ورای شناخت و توصیف انسان قرار دارد. اما خداوند ، در علم ربوبیش ، متعلق ایمان ، عشق و پرستش می

باشد. بنا بر این ، همه پرستش کنندگانی که در جستجوی او هستند، در حقیقت، او را می پرستند.
او می گوید:

عَقَدَ الْخَلَائِقُ فِي الْإِلَهِ عَقَائِدًا وَ أَنَا اعْتَقَدْتُ جَمِيعَ مَا عَقَدُوهُ

(یعنی: مردمان در باره خدا ، عقائدی را اتخاذ کرده اند ؛ ولی من ، به همه آنچه آنان اعتقاد دارند ، عقیده مند هستم).

معبود واقعی عارف ، "الله" است که دارای همه اسماء و صفات کمالیه می باشد و در ورای معبودهای دیگر قرار دارد که اشکال و صور یک معبود حقیقی متعالی هستند. ابن عربی در این زمینه چنین می سراید:

لَقَدْ صَارَ قَلْبِي قَابِلًا كُلِّ صُورَةٍ فَمَرَعِي لَغَزْلَانٍ وَ دِيرٍ لِرَهْبَانٍ
وَ بَيْتٍ لَأَوْثَانٍ وَ كَعْبَةٍ طَائِفٍ وَ أَلْوَاحٍ تَوْرَاةٍ وَ مَصْحَفٍ قُرْآنٍ
أَدِينُ بِدِينِ الْحَبِّ أَنِّي تَوَجَّهْتُ رَكَائِبَهُ فَالْحَبِّ دِينِي وَ إِيْمَانِي

(یعنی: دل من هر صورتی را پذیرا است ؛ چراگاه آهوان و دیر راهبان است؛ خانه ای برای بت ها و کعبه طائف است؛ صفحات تورات و کتاب

قرآن است. من به آئین محبت به هرجا که راهوارش روی آورد ایمان دارم. پس عشق و محبت، دین و ایمان من است).

مطمئنا ، ابن عربی نمی خواهد بگوید که بت ها و اشخاصی که مورد پرستش قرار می گیرند ، خداوند آفریننده گیتی هستند و عبادت آنان جایز است ، بلکه می خواهد به این نکته اشاره کند که همه راه های عبودیت ، سر انجام به آن معبود حقیقی که در ضمیر عارف بالله تجلی می کند ، ختم می شود. زیرا او در ورای همه آن اشکال و صور قرار دارد و عشق اوست که همه پرستش گران را به مسیر عبودیت کشانده است.

بر این اساس ، عبادت حقیقی ، عشق ورزیدن به معبود در بالاترین سطح است. معبود واقعی و معشوق حقیقی در قلب انسان جای دارد و چنانکه در قرآن مجید آمده است : "از رگ گردن به انسان نزدیک تر است". در حدیثی قدسی نیز چنین می خوانیم که خداوند فرموده است :

"لایسعنی أرضي و لا سمائي و یسعني قلب عبدي المؤمن".

(یعنی: زمین و آسمان من نمی توانند مرا در بر گیرند ؛ ولی قلب بنده مؤمن من ، گنجایش مرا دارد).

انسان کامل

گرچه خداوند در همه مظاهر وجود تجلی کرده است ، ولی به نحو تمام و کمال، در وجود انسان کامل ، متجلی است. بنا بر این ، انسان، کاملترین مظهر الهی است و مظهر جامع انسان کامل ، رسول اعظم است که حقیقت محمدیه نام دارد. تجلی اسماء و صفات حق در عالم به صورت متکثر و به نحو تفریق و تفصیل است ، ولی تجلی این اسماء و صفات در انسان ، به نحو جمع و اجمال است. بدین جهت ، انسان را "عالم صغیر" و "هستی جامع" و یا "نسخه وجود" و "مختصر شریف" نامیده اند ، که در بر گیرنده همه حقائق و مراتب وجود است.

ابن عربی معتقد است که "خداوند سبحان ، کل عالم را که شبیحی مستوی و بدون روح بود آفرید. عالم مانند آئینه ای بدون جلا بود... و آدم ، عین جلای آن آئینه و روح آن صورت بود" (فصوص الحکم). وی در این زمینه، چنین می سراید:

روح الوجود الکبیر	هذا الوجود الصغیر
لولاہ ما قال إني	أنا الکبیر القدیر

(جان آن وجود کبیر [یعنی عالم] ، همین وجود صغیر [یعنی انسان] است. اگر آن نبود ، هرگز او نمی گفت : من آن کبیر توانا هستم).

ابن عربی ، این مضامین بلند را در کتب خود ، بویژه در کتاب "فصوص الحکم" و "فتوحات مکّیه" شرح داده است. او هر یک از فصول بیست و هفت گانه کتاب فصوص الحکم را به یکی از انبیاء ، به عنوان مظهر اسمی از اسماء الله ، اختصاص داده و به تفصیل پیرامون آنها بحث کرده است.

معاد شناسی

از دیدگاه ابن عربی ، بهشت و جهنّم ، عبارتند از حالات نفسانی انسان. بهشت ، عبارت است از تحقق وحدت ذاتی اشیاء ؛ و جهنّم عبارت است از تحقق "انانیّت" فردی. وقتی حقیقت حق شناخته شود و خدای متعال بر انسانها به حقیقت تجلی کند ، هرکسی در هر درجه ای که باشد (چه در بهشت یا در جهنّم) به مقام قرب یا بعد خود نسبت به حق ، آگاه می گردد. آنانکه به مقام تحقق وحدت ذاتی با حق رسیده اند ، از ابرارند و اهل بهشت. اما آنانکه از حق تعالی محجوب مانده اند ، از اشقیاء هستند و اهل دوزخ.

در عین حال ، هردو طایفه در جایگاه خویش ، به تناسب درجه معرفت خود ، از آن نعمت بهره مند می شوند.

وی در این زمینه ، چنین می سراید:

فلم یبق إلا صادق الوعد وحده و ما لوعید الحق عین یعاین
فإن دخلوا دار الشقاء فأنهم علی لذة فیها نعیم مباین
نعیم جنان الخلد فالأمر واحد و بینهما عند التجلی تباین

(جز آنکسی که به راستی وعده پاداش داده است باقی نیست. وعده کیفر ، عین قابل معاینه ای ندارد. اگر در جایگاه شقاوت وارد شوند ، لذتی که در آن نعمتی است می یابند ، ولی مغایر با نعمت بهشت جاودان. پس این امر ، در حقیقت یکی است ؛ گرچه میان آنها به هنگام تجلی ، مغایرت و تباین وجود دارد).

تائیرات مکتب ابن عربی

مکتب عرفان نظری ابن عربی ، تائیرات شگرفی بر مکاتب فلسفی ، عرفانی ، تصوّف و ادبیات پس از وی داشته و دارد. نقش اندیشه هایی که این عارف نامدار بدان پرداخته است بر اشعار سرایندگان فارسی زبان نیز در زمینه های توحید الهی ، وحدت وجود ، عشق کلی ، منزلت انسان کامل و جمال حق ، به خوبی برای اهل ذوق آشکار است. شاعرانی عارف مسلک مانند شبستری ، جامی ، عراقی و امثال آنها ؛ و برخی اندیشمندان شبه قاره نیز ، با بهره گیری از اندیشه های مذکور ، به خلق آثار با ارزشی در ادبیات

عرفانی، دست یافته اند. در اینجا به نمونه هایی از اشعار یادشده اشاره می کنیم:

جلال الدین مولوی با اشاره به حقیقت مذکور چنین می سراید :

ما چو نائیم و نوا در ما ز توست

ما چو کوهیم و صدا در ما ز توست

ما عدمهائیم هستی ها نما

تو وجود مطلق هستی ما

ما همه شیران ولی شیر علم

حمله مان از باد باشد دمبدم

حمله مان از باد و نا پیداست باد

جان فدای آنچه نا پیداست باد

آتش است این بانگ نای و نیست باد
هر که این آتش ندارد نیست باد

عراقی هم در "لمعات" در خصوص مقام و منزلت انسان ، چنین
می سراید :

گفتا به صورت ارچه ز اولاد آدمم
از روی مرتبت به همه حال برترم

چون بنگرم در آینه عکس جمال خویش
گردد همه جهان به حقیقت مصورم

ارواح قدس چیست ؟ نمودار معنیم
اشباح انس چیست؟ نگهدار پیکرم

بحر محیط، رشحه ای از فیض فایضم
نور بسیط لمعه ای از نور ازهرم

روشن شود ز روشنی ذات من جهان

گر پرده صفات خود از هم فرو درم

آن دم کزو مسیح همی مرده زنده کرد

یک نغمه بود از نفس روح پرورم

این معارف یاد شده ، در اشعار زیبای حافظ شیرازی نیز ، متجلی
گردیده که نمونه ای از آن را یاد آور می شویم :

عکس روی تو چو در آینه جام افتاد

عارف از خنده می در طمع خام افتاد

حسن روی تو به یک جلوه که در آینه کرد

این همه نقش در آئینه اوهام افتاد

اینهمه عکس می و نقش مخالف که نمود

یک فروغ رخ ساقی است که در جام افتاد

ابوسعید ابوالخیر هم با کنایات و اشارات خاص خود ، در این زمینه چنین
می سراید :

دل گر ره عشق او نپوید چه کند
جان دولت وصل او نجوید چه کند
هر لحظه که بر آینه تابد خورشید
□ آئینه انا الشمس نگوید چه کند
